

دستور زبان فارسی دوره راهنمایی؛ همچنان در بند سنت

بررسی مباحث دستور زبان فارسی در کتاب‌های درسی دوره راهنمایی

دکتر تقی وحیدیان کامیار



اشاره

دستور زبان فارسی از مهم‌ترین مباحث درباره زبان فارسی است که اهمیت آموزش صحیح و کاربردی آن به دانش‌آموزان بر کسی پوشیده نیست، چرا که شناخت صحیح و آگاهانه دانش‌آموزان نسبت به دستور زبان فارسی، مقدمه شکل‌گیری توانایی‌های ذهنی آنها برای درست نوشتن و درست سخن گفتن در آینده است. این دانش آگاهانه و شناخت خودآگاه درباره زبان فارسی که در دوره دانش‌آموزی شکل می‌گیرد، پایه و شکل‌دهنده بخشی از شخصیت فرد خواهد بود که با نوشتن و سخن گفتن بروز می‌یابد. در این مقاله، استاد گرامی جناب آقای دکتر تقی وحیدیان کامیار که خود در تدوین مباحث دستوری کتاب‌های درسی دوره دبیرستان نقشی دارد، به بررسی کاستی‌های کتاب‌های دوره راهنمایی از نظر طرح مباحث دستور زبان فارسی پرداخته است. «کتاب‌ماه ادبیات» آماده انتشار نظرات نویسندگان محترم کتاب‌های درسی دوره راهنمایی درباره مسائل مطرح در این مقاله است. بی‌گمان طرح نظرات و آراء صاحب‌نظران در این باره، به اصلاح کاستی‌ها و روشن‌شدن زوایای تاریک مباحث علمی خواهد انجامید.

بارها دبیران دوره راهنمایی از نگارنده پرسیده‌اند که چرا دستور زبان فارسی در دوره راهنمایی با دستور زبان در دوره دبیرستان تفاوت دارد؟ چرا تعریف‌ها یکسان نیست؟ چرا در دوره راهنمایی از گروه و تکواژ بحث نشده است؟ چرا اسم مرکب و اسم مشتق در دستور راهنمایی با دبیرستان فرق دارد؟ آیا فلان تعریف مثلاً تعریف فعل مرکب در دستور دوره راهنمایی درست است؟ آیا....

این مقاله پاسخی به این پرسش‌هاست.

ناگفته نماند که مؤلفان فرزانه دستور زبان دوره راهنمایی، گرچه زبان‌شناس نیستند اما دستوری که برای دوره راهنمایی نوشته‌اند از بعضی جهات به دستور علمی نزدیک است از جمله اینکه برخلاف دستورهای سنتی که دستور زبان را با اقسام کلمه آغاز می‌کنند و در پایان کتاب اشاره‌ای به جمله دارند، دستور با جمله که بزرگ‌ترین واحد و در حقیقت واحد واقعی زبان است آغاز می‌شود. همچنین این دستور تجویزی نیست. به‌علاوه مثال‌ها همه از فارسی معیار امروز است؛ از طرفی هیچ مثالی از شعر که زبان فراعنجا است نیامده است؛ با همه اینها اشکالاتی اساسی در این دستور وجود دارد. از جمله اینکه مبنای علمی ندارد زیرا:

در این دستور، زبان فارسی بر اساس یک نظریه عمومی زبانی توصیف نگردیده؛ لذا به گفته آقای دکتر باطنی توصیف آنها [چنین دستورهایی که بر اساس نظریه زبانی نیست] از ساختمان دستور زبان آشفته و نامنظم، بریده بریده، وصله‌وصله و در بسیاری از موارد گمراه‌کننده است (باطنی، ۱۳۷۶، ص ۱۵)

اصولاً یک دستور علمی باید بر اساس نظریه‌ای زبانی باشد گرچه اگر دستور جنبه آموزشی داشته باشد لازم است در مواردی که آن نظریه اشکال دارد و از عهده توصیف بر نمی‌آید از نظریه دیگری بهره گرفت. مثلاً دستور ساختاری در مورد جمله‌های مرکب فقط مشخص می‌کند که هسته کدام است و وابسته کدام. اما مشخص نمی‌کند که جمله وابسته، چه نقشی در جمله هسته دارد مثلاً در جمله «علی می‌دانست که فرهاد از سفر برگشته است.» دستور ساختاری مشخص می‌کند که «علی می‌دانست» جمله هسته است و «فرهاد از سفر برگشته است» جمله وابسته؛ اما تعیین نمی‌کند این جمله وابسته مفعول جمله هسته است. حال آنکه دستور گشتاری به خوبی از عهده این کار برمی‌آید. به هر حال اولین اشکال بزرگ این دستور این است که در آن زبان فارسی بر اساس هیچ نظریه زبانی

توصیف نگردیده است.

۲. چون این دستور بر مبنای علمی استوار نیست، واحدهای زبان در آن بی‌رابطه با هم مطرح گردیده‌اند حال آنکه واحدهای زبان همه به هم مربوط هستند و هر واحد بزرگ‌تر از یک یا چند واحد کوچک‌تر تشکیل می‌شود. مثلاً جمله مستقل (Sentence) از جمله (= بند یا Clause) تشکیل می‌شود و جمله از گروه، گروه از واژه و واژه از تکواژ و تکواژ از واج. به عبارت دیگر واحدهای زبان مانند هیأت دولت دارای سلسله مراتب است. واحدهای بزرگ‌تر رئیس‌جمهور است و کوچک‌تر از آن وزرا و کوچک‌تر از آنها معاونان و بعد مدیرکل‌ها و حال در دستورهای سنتی و از جمله آنها دستور دوره راهنمایی واحدهای زبان بدون رابطه‌ای که با هم دارند مطرح گردیده، همانند دانه‌های گندم در یک کیسه که هر دانه مستقل از دانه‌های دیگر است. به هر حال این مسأله که به گفته سوسور جزو مهم‌ترین اوصاف ذاتی زبان است ندیده گرفته شده حال آنکه هیچ‌یک از واحدهای زبان را نمی‌توان مستقل از اجزای دیگر مطرح کرد.

عدم آگاهی از این واقعیت در دستور دوره راهنمایی نه تنها آن را فاقد اعتبار علمی ساخته بلکه سبب به وجود آمدن مشکلات بسیار و حتی تناقض‌هایی گردیده است. از جمله اینکه در این دستور جمله چنین تعریف شده است: جمله مجموعه‌ای از کلمه‌هاست که پیامی را از گوینده به شنونده یا از نویسنده به خواننده می‌رساند (کتاب فارسی ۱، صص ۸ - ۳۷). در این دستور به دلیل عدم توجه به سلسله مراتب واحدهای زبان (سلسله مراتب واحدهای زبان از بزرگ به کوچک عبارت است از جمله مستقل (Sentence) جمله (Clause)، گروه، واژه، تکواژ، واج) فرقی میان جمله مستقل و جمله گذاشته نشده است، لذا جمله‌های وابسته را که مستقل نیستند با جمله مستقل یکی دانسته‌اند مثلاً «مردی تفنگی خرید، قصد شکار کرد، به جنگلی در کنار شهر رفت» که جمله مستقل هستند جمله به حساب آمده از طرفی جمله‌های وابسته‌ای مانند «که به شکار رفت»، «هر چه به این سو و آن سو دوید» نیز جمله نامیده شده‌اند. یعنی تمایزی میان جمله مستقل که بزرگ‌ترین واحد زبان است با جمله وابسته (بند) که واحد کوچک‌تر از آن است قائل نشده‌اند. به‌علاوه این تعریفی هم که از جمله داده‌اند (قبلاً آوردیم) درست نمی‌نماید، چندان که نویسندگان این دستور ناچار به تناقض‌گویی شده‌اند، زیرا



امری دارد اما تمناست. در صفحه ۶۱ فارسی اول چنین آمده: بعضی از جمله‌ها علاوه بر این دو جزء [نهاد و فعل] اجزای دیگری نیز دارند: درخت سبز است.

این مطلب درست نمی‌نماید زیرا جمله نیاز به اجزای دیگر ندارد بلکه فعل است که بستگی به نوع آن، نیاز به نهاد دارد یا نهاد و مسند یا نهاد و مفعول یا نهاد و متمم و غیره. به عبارت دیگر هسته اصلی جمله فعل است و وجود همه اجزای اصلی جمله بستگی به نوع فعل دارد.

در صفحه ۶۴ فارسی دوم می‌خوانیم که: این فعل [ماضی التزامی] از روی دادن در زمان گذشته خبر می‌دهد که به شک و شرط و آرزو و امثال آن وابسته است [منظور امثال آنها است] این تعریف درست نیست زیرا در فارسی زمان‌هایی از فعل هست که شک و آرزو و شرط و امثال آنها را می‌رساند و التزامی هم نیست:

کاش می‌رفتی. شاید می‌رفت. کاش رفته بود. اگر رفته بودم... همین اشکال در مضارع التزامی هم هست (ر.ک: صص ۳ - ۹۲) در صفحه ۹۳ مثال شرط با تعریف مغایرت دارد زیرا در مواردی مضارع فعل التزامی بدون پیشوند صرفی «ب» است: «اگر کوشش کنی...» حال آنکه نوشته‌اند در اول فعل مضارع التزامی «ب» افزوده می‌شود (همان)

در صفحه ۱۱۹ بحث درباره حرف است اما اشاره به حرف ربط نمی‌شود: «حرف‌ها بر چند نوعند. نوعی از آنها را حرف اضافه می‌نامند». حتی در صفحه ۱۲۰ که بحث از «چون» حرف اضافه است و تفاوت آن با «چون» حرف ربط، باز گفته نمی‌شود که حرف ربط است! به شما اعتماد دارم چون شما را خوب می‌شناسم (همان).

در سطر بعد از این تعریف نوشته‌اند: «آیا جمله‌ای هست که فقط از یک کلمه ساخته شده باشد؟» و پاسخ آن را مثبت دانسته‌اند یعنی «چرا»، «به شهر» و «بفروشم» را جمله دانسته‌اند (ناگفته نماند که «به شهر» دو کلمه است نه یک کلمه) بدون این که کمترین توضیحی درباره آن بدهند، حال آنکه در صفحه ۶۲ اجزای جمله را شامل نهاد و فعل گفته‌اند و نوعی دیگر را نهاد و مسند و فعل.

با توجه به اینکه جمله را دو گونه دانسته‌اند یکی شامل نهاد و فعل و نوعی دیگر نهاد و مسند و فعل (فارسی سال اول، ص ۶۲) چگونه ممکن است جمله یک کلمه‌ای هم وجود داشته باشد؟ خواندن این دو مطلب متناقض دانش‌آموز را سر در گم می‌کند. چگونه ممکن است کلمه «چرا» یک جمله باشد! چگونه ممکن است به شهر جمله باشد حال آن که با تعریف جمله در این کتاب کاملاً مغایرت دارد زیرا نهاد و فعل ندارد و مسند ندارد. به هر حال جمله گرفتن این واژه‌ها بدون هیچ توضیحی کاری است نادرست. اشکالات دیگر:

در دستور فارسی یک (صفحه ۱۰۸) جمله از نظر معنایی تقسیم شده است: خبری، پرسشی، امری، عاطفی. گفتیم تقسیمات معنایی اشکالاتی دارد از جمله در همین مسأله زیرا جمله عاطفی، می‌تواند خبری هم باشد مثل جمله «این مصیبت کمر او را شکست» که هم عاطفی است زیرا اندوه خواننده را بیان کرده است و هم خبری را به شنونده اطلاع داده است.

از طرفی جمله می‌تواند امری عاطفی باشد چون فعل امر هم امر را می‌رساند هم تحکم، هم استدعا، هم استغاثه، هم تمسخر (خدایا بیچاره شدم، یاری‌ام کن). پیداست که «یاری‌ام کن» گرچه ساخت

اشکال دیگر دستورهای دوره راهنمایی این است که ساخت با معنی درآمیخته است. چنین دستورهایی که ساخت را با معنی مخلوط کرده‌اند در اغلب موارد نه از لحاظ ساختمانی معتبر هستند و نه از نظر معنایی. (باطنی ۱۳۷۶، ص ۱۷)

اصولاً تعریف‌های معنایی معمولاً نمی‌تواند درست باشد زیرا معنا بسیار گسترده است. مثلاً در دستور دوره راهنمایی همانند همه دستورهای سنتی فعل چنین تعریف شده است: «فعل کلمه‌ای است که انجام دادن کار یا برداشتن و یا پذیرفتن حالتی را در زمان گذشته یا حال و یا آینده می‌رساند» حال آنکه فعل‌هایی هستند که نه بر انجام دادن کار نه بر داشتن و نه پذیرفتن حالت دلالت می‌کنند. مثلاً در جمله «علی کتاب دارد» فعل «دارد» نه بر کاری دلالت دارد و نه حالتی. همچنین فعل‌هایی نظیر «می‌داند»، «می‌شناسد» خواهد مرد»، «ترسید» و «می‌خواهد» و غیره.

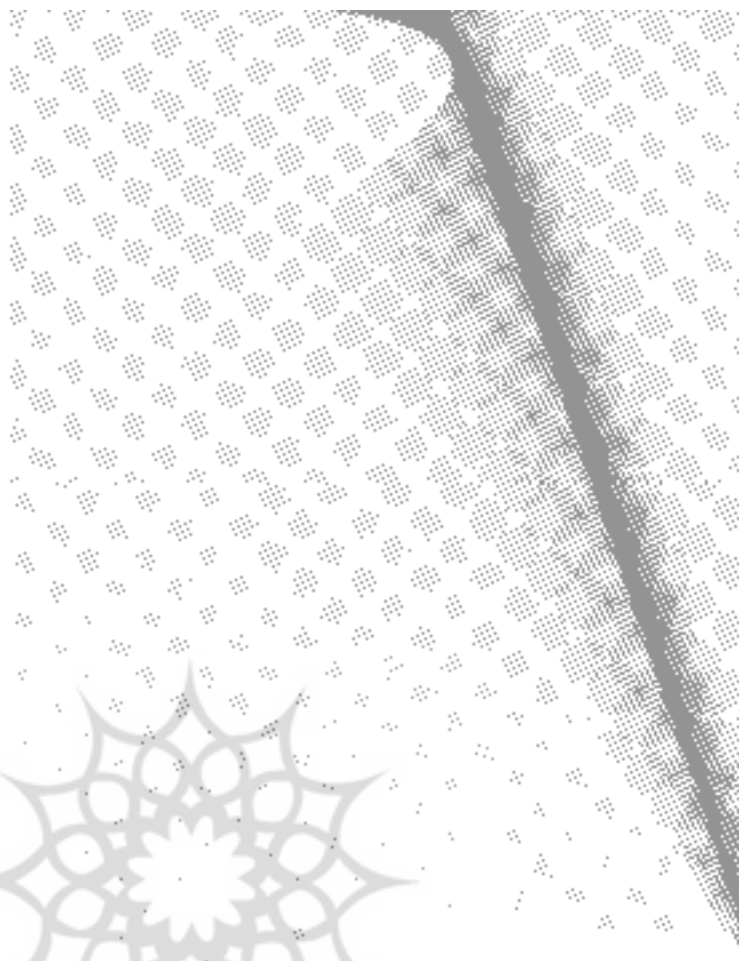
از طرفی هیچ فعلی حالت ندارد، مثلاً در جمله «هوا سرد است» فعل «است» هیچ حالتی ندارد. حالت در مسند یعنی «سرد» بنابراین «است» نه دارنده آن حالت است و نه پذیرنده حالت. در جمله «این پارچه دو پیراهن می‌شود» «فعل می‌شود» نه دارنده حالت است و نه برنده است. تقسیم معنایی انواع اضافه نیز نادرست است. در دستور پنج استاد آمده است که اضافه ملکی آن است که مضاف‌الیه عاقل باشد. بعدها و دستورنویسان سنت‌گرا کشف کردند! که ترکیبی مانند «پسر من» یا «دست تو» اضافه ملکی نیست زیرا مضاف‌الیه ملک مضاف نیست، حال آنکه منظور مطلق تعلق است. اصولاً تقسیم‌بندی معنایی انواع اضافه ممکن نیست زیرا مثلاً در مثال «مدرسه من» نمی‌توان نوع اضافه را مشخص کرد زیرا می‌تواند اضافه ملکی باشد یا مدیریتی (مدیر مدرسه می‌گوید: مدرسه من) یا معاونتی یا معلمی یا دانش‌آموزی یا مستخدمی یا معماری یا بنایی یا نقاشی یا گچ‌بری و ... دانش‌آموزان می‌گویند مدرسه. اشکال دیگر دستور دوره راهنمایی همانند دیگر دستورهای سنتی این است که قواعد زبان‌های عربی و فرانسه را بر فارسی تحمیل می‌کنند. مثلاً در عربی چون مشتق‌ها همه ریشه فعلی دارند دستورنویسان سنتی قواعد عربی را قواعد جهانی می‌پندارند لذا در زبان فارسی هم می‌گویند مشتق آن است که ریشه فعلی داشته باشد، حال آنکه از نظر علمی هر زبان را چنانکه هست باید توصیف کرد بدون تحمیل قواعد زبانی دیگر بر آن. در زبان فارسی برخلاف عربی هم مشتق از

یک اشکال بزرگ این دستور و همه دستورها که به روش سنتی برای تدریس نوشته شده، این است که مسائل دستوری را تقسیم می‌کنند به چند قسمت و در هر سال بخشی از دستور تدریس می‌شود. با این روش مطلبی که در سال اول تدریس شد دیگر تکرار نمی‌شود لذا دانش‌آموز آن را از یاد می‌برد مثلاً در دستور دوره راهنمایی سال اول جمله بحث شده است و در دستور سال دوم و سوم دیگر چیزی درباره جمله گفته نشده است. فقط در آخرین درس سال سوم درباره تقسیم جمله به ساده و مرکب بحث شده است؛ حال آنکه روش علمی آموزش چنین است که در هر سال کل مسائل دستوری بیاید. در سال اول مسائل کلی به صورت ساده بیاید و در سال دوم همین مطالب گسترده‌تر مطرح شود با مطالب اضافه همچنین در سال سوم باز مطالب سال اول دوم به اختصار می‌آید و مطالب جدید به آنها اضافه می‌گردد. با این روش دانش‌آموز یا دانشجو در هر سال کل مطالب دستوری را می‌خواند؛ مطالب قبلی تکرار می‌شود که در ذهن خوب جا بیفتد و آماده می‌شود برای فراگرفتن مطالب جدید.

اشکال بزرگ دیگر دستور راهنمایی این است که نه با دستور دبستان هماهنگی دارد نه با دستور دبیرستان. با مقایسه دستور سال اول راهنمایی با دستور پنجم دبستان می‌بینیم که مطالب به‌جز فعل اسنادی و اقسام جمله دقیقاً تکرار همان مطالب دستور سال پنجم دبستان است بدون آنکه مطلب جدیدی اضافه شده باشد حتی در یک مورد اطلاعاتی که در دستور دبستان آمده بیشتر از دستور راهنمایی است و آن فرق صفت با مضاف‌الیه است که در دستور دبستان هست و در راهنمایی نیست، حتی به آن اشاره‌ای هم نشده است حال آنکه مهم است.

اشکال مهم دیگر اینکه عدم توجه به رابطه واحدهای زبان با یکدیگر و مسأله سلسله مراتب واحدهای زبان سبب شده که در این دستور سخنی از اجزای سازنده جمله یعنی گروه فعلی، گروه اسمی و گروه قیدی به میان نیاید. همچنین به مسأله هسته گروه و وابسته‌های آن.

عجیب‌تر اینکه نکته‌ای را که حتی همه دستورنویسان سنتی رعایت می‌کنند در این دستور رعایت نشده و آن این که مبحث صفت که وابسته اسم است قبل از خود اسم آمده است (صفت در فارسی ۲ آمده است صص ۳ - ۱۴۲ و اسم در فارسی ۳ صص ۲۷ و ص ۴۰)



«ا»، «و» و «ه» است. این کلمه‌ها وقتی صفت می‌گیرند، به جای کسره حرف «ی» به آخرشان افزوده می‌شود.

این مطلب سه اشکال بزرگ دارد:

یک: نخست می‌رساند که متأسفانه مؤلفان محترم به اصل قضیه یعنی تعریف دستور زبان توجه ندارند. دستور زبان مجموعه قواعد یک زبان است که به روش استقراء از یک پیکره زبانی «Corpus» استخراج می‌گردد. مثلاً از طریق استقراء درمی‌یابیم که فرمول یکی از انواع جمله در فارسی این است: نهاد + مسند + فعل. بر مبنای این فرمول بی‌نهایت جمله می‌توان تولید کرد. مطلبی که در فوق به آن اشاره شد و نقل از کتاب راهنمایی است فرمول نیست بلکه یک مورد است، حال آن که قواعد از طریق استقراء ده‌ها مورد استخراج می‌گردد.

دو: مؤلفان محترم نباید موردی را بیاورند بلکه باید قاعده را بیاورند. آنها می‌باید این قاعده را مطرح سازند که واژه‌هایی که مختوم به مصوت هستند اگر بعد از آنها نقش نمای اضافه (_) بیاید، میان مصوت آخر کلمه و مصوت کسره، «ی» میانجی می‌آید.

مثال برای مصوت «آ»: هوای _ خوب. هوای _ روستا (حال آنکه کتاب _ خوب به میانجی نیاز ندارد).

مثال برای مصوت «و» (u): گیسوی _ بلند. موی _ او

مثال برای مصوت «ی»: سینی ی _ مسی. (وقتی کلمه به مصوت «ی» ختم شود، «ی» میانجی را در خط نمی‌آوردند: سینی (ی) مسی

مثال برای واژه مختوم به مصوت فتحه: «نه» ی _ تو بهتر از بلی ی اوست، زیرا او قول می‌دهد اما عمل نمی‌کند.

مثال برای واژه مختوم به کسره: نامه ی _ شما

مثال برای واژه مختوم به مصوت ضمه: رادیو ی _ ترانزیستوری

به هر حال در این دستور به جای ارائه فرمول و قاعده یک مورد را مطرح می‌سازد و این خلاف دستور زبان است.

فعل هست مانند ورزش، نویسنده و نوشته و هم مشتق از اسم مانند بدنه، ریشه، ساقه، دسته، موشک، گوشواره، سبزه‌زار و هم مشتق از صفت مانند راستین، درستی، راستا و هم مشتق از ضمیر مانند خودی، تویی، منی؛ بنابراین در زبان فارسی منحصر کردن مشتق به فعل به تبعیت از عربی نادرست است.

البته در سال‌های اخیر برای همسان ساختن دستور راهنمایی با دبیرستان در این مورد تغییر داده‌اند ولی باز هم اشکال دارد زیرا به‌جای تقسیم اسم به ساده، مشتق و مرکب، اسم تقسیم شده به ساده و غیرساده ...

اشکال دیگر دستور راهنمایی همانند دستورهای سنتی دیگر این است که در مواردی به خط توجه شده است یعنی زبان را از خط تفکیک نکرده‌اند. حال آنکه این دستور زبان است نه دستور خط. مثلاً در ذیل صفحه ۶۳ فارسی سال دوم آمده که صفت مفعولی: بن‌مازی + ه ← دیده و حال آنکه می‌باید توضیح داده می‌شد که «ه» یی که نشانه صدای کسره است یا به اصطلاح «ه» بیان حرکت.

در صفحه ۱۴۳ دستور فارسی دوم نیز چنین آمده است: به این کلمه‌ها توجه کنید: هوا، آهو، خانه. آخرین کلمات به ترتیب



امر. مثلاً همین «رفتن» که برای مثال آمده دارای سه بن هستند: بن ماضی، بن مضارع، بن امر. مثلاً همین «رفتن» که برای مثال آمده دارای سه بن است: بن ماضی، رفت، بن مضارع Rav بن امر row (البته شکل خطی بن مضارع و امر یکی است و این ناشی از اشکال خط است): بن مضارع در می‌روم «Miravam» و بن امر در «berow» (در فارسی گفتاری «boro» تلفظ می‌شود ولی در هر حال سه بن است نه دو بن و نمی‌شود امر را «borav» گفت و مضارع را mirovam. فعل «دادن» نیز سه بن دارد: ماضی «داد»، مضارع ده dah مثل «می‌دهم»، بن امر deh مثل «بده»، همچنین فعل‌های دویدن، شنیدن و غیره.

در صفحه ۶۳ فارسی دوم (ذیل صفحه) آمده که: «در ماضی ساده، سوم شخص مفرد، شناسه ندارد».

چند ایراد در این جمله است:

۱. اولاً حرف اضافه «در» در این جمله اضافه است، یعنی جمله به این صورت نادرست است و واژه «در» باید حذف گردد.

۲. اگر سوم شخص مفرد ماضی ساده شناسه ندارد پس از کجا می‌شناسیم که سوم شخص مفرد است؟ در دستورهای عربی و سنتی معتقد بودند که ضمیر مستتر دارد. از دیدگاه علم زبان‌شناسی شناسه صفر دارد. « » به عبارت در یک نظام چند عضوی نشانه صوری نداشته باشد آن را صفر می‌گیرند یعنی نداشتن علامت در یک نظام خود علامت است مثلاً خیابان‌ها یا دو طرفه هستند یا یک طرفه یعنی نظام دو عضوی است. خیابان‌های یک طرفه دارای نشانهٔ پیکان (→) هستند و اگر خیابانی دوطرفه باشد علامت ندارد زیرا نداشتن علامت در برابر خیابان علامت‌دار یک طرفه نشانه دوطرفه بودن است. نشانه صفر علامت آن است یعنی نداشتن نشانه خود نشانه است، نشانه صفر.

به عبارت دیگر نداشتن علامت در یک نظام خود علامت است.

نکتهٔ دو: در این دستور به جای زبان در اینجا به خط توجه دارد حال آن‌که چنانکه قبلاً گفتیم دستور زبان است نه خط و در خط فارسی بسیاری از حروف با واج‌ها مطابقت ندارند مثلاً علامت «ا» صدای â دارد در واژه هوا صدای a در واژه ابر، صدای e در واژه انسان، صدای o در واژه اتاق، معادل همزه است در واژه او، حال آنکه منظور مؤلفان فقط آ (â) بوده است از طرفی در بعضی از واژه‌ها â به صورت مکتوب «ی» ظاهر می‌شود مانند کبری و صغری. و نیز صدای u دارد در واژه «ابرو»، صدای o دارد در واژه «تو»، صدای «v» دارد در واژه‌های «گاو» و «وام»، صدای دو واج دارد در جو (Jow). «ه» نیز برابر دو واج است، یکی ه (h) در واژه‌های هوا، کلاه. دیگر که فقط در پایان می‌آید مانند «نامه».

بنابراین برخلاف نظر مؤلفان محترم آنچه ایشان گفته‌اند در مورد همان سه کلمه صادق است و در مورد دو واژه‌هایی مانند گاو - کدخدا و کلاه علی صادق نیست.

سوم: نوشته‌اند وقتی این کلمه‌ها (هوا، آهو، خانه) صفت بگیرند ... حال آنکه باید گفته می‌شد «هرگاه بعد از آنها نقش‌نمای کسره بیاید، زیرا اگر بعد از این واژه‌ها مضاف‌الیه هم بیاید با صفت فرقی ندارد: هوای روستا، آهوی دشت، خانه شما.

در صفحه ۴۰ فارسی دوم چنین آمده: هر یک از فعل‌های فارسی دو بن دارند: بن ماضی ... و بن مضارع که فعل‌های مضارع و فعل امر و پاره‌ای کلمه‌های دیگر از آن ساخته می‌شود مانند «رو» که بن مضارع رفتن است. فعل‌های مضارع می‌روم، بروم به اضافهٔ فعل امر «برو» نیز کلمه‌های رونده، روان و روش از آن درست شده‌اند.

این مسأله که فعل در فارسی دارای دو بن ماضی و مضارع است، گرچه در همهٔ دستورهای فارسی آمده است اما طبق بررسی نگارنده بعضی از فعل‌ها دارای سه بن هستند: بن ماضی، بن مضارع، بن

۳. از طرفی این ویژگی خاص ماضی ساده نیست. ماضی‌های استمراری، نقلی، بعید و مستمر نیز چنین ویژگی را دارند.

۴. چرا چنین نکته مهم در ذیل صفحه آمده است!

در همین صفحه ۶۳ آمده است که: ماضی نقلی رویدادی را در گذشته یا گذشته نزدیک نقل می‌کند که سپری شده یا در حال نیز ادامه دارد و یا نتایج و آثار آن بر جای است.

اولاً نه دانش آموز سال دوم راهنمایی نه معلمش و نه کسی دیگر از این نوشته چیزی نمی‌فهمد، به ویژه که حتی یک مثال هم آورده نشده است!

ثانیاً: گذشته نزدیک یعنی چه؟

ثالثاً: ماضی نقلی رویدادی را نقل نمی‌کند بلکه فعل ماضی ساده اگر نقل قول شود به صورت ماضی نقلی باید باشد: علی توپ خرید. می‌گویند که علی توپ خریده است.

رابعاً ماضی نقلی همیشه رویداد نیست مثلاً علی قبلاً ماشین داشته است. اینکه بر رویدادی دلالت ندارد.

خامساً تعریف ماضی نقلی به صورت: «رویدادی را در گذشته نقل می‌کند که در حال نیز ادامه دارد و یا نتایج و آثار آن بر جای است». کاملاً مبهم است. آیا ماضی نقلی رویدادی را نقل می‌کند که در حال ادامه دارد؟ این تعریف که درست نمی‌نماید زیرا نقل قول یکی از کاربردهای ماضی نقلی است و ربطی به ادامه در حال ندارد.

البته یکی از کاربردهای ماضی نقلی این است که بر عملی دلالت می‌کند که در گذشته رخ داده اما هنوز هم ادامه دارد: «من بیست سال در این شهر زندگی کرده‌ام» (هنوز هم زندگی می‌کند). یکی دیگر از کاربردهای ماضی نقلی این است که دلالت می‌کند بر کاری که در گذشته رخ داده اما نتیجه‌اش باقی است و مورد نظر است: «علی غذا خورده است» یعنی در نتیجه غذا نمی‌خواهد یا می‌تواند بخواند یا به همین دلیل این کاربرد را در زبان انگلیسی حال کامل می‌گویند.

به هر حال کتاب درسی باید ساده و روشن باشد به ویژه متناسب با سن خواننده، همراه با مثال و واضح نه اینکه نامفهوم.

صفحه ۱۱۹ درباره ماضی مطلق است. اولاً آمدن بحث ماضی پس از بحث فعل و پیش از صفت عجیب است حال آنکه بعد از فعل می‌باید بحث نهاد بیاید، بعد مفعول و مسند و ماضی مطلق را به فعل

ربط نداده‌اند و نگفته‌اند که بعضی از فعل‌ها مثل نازیدن و گرویدن نیاز به متمم دارند و بسیاری از فعل‌ها نیاز ندارند، مانند رفتن، آمدن و رسیدن.

البته به فرض که آن را به فعل ربط می‌دادند چنان که گفتیم باز اول باید نهاد می‌آمد و بعد مفعول و بعد مسند و بعد متمم. یعنی تقسیم فعل‌ها به آنهایی که فقط نهاد لازم دارند و آنها که به نهاد و مفعول نیاز دارند و آنهایی که به مسند نیاز دارند و آنهایی که به متمم نیاز دارند و غیره کاری بسیار لازم و اصلی است.

از طرفی بعد از بحث متمم صفت آمده که هیچ رابطه منطقی با متمم ندارد. قبلاً هم اشاره کردیم که مطالب این کتاب آشفتگی است و دارای نظم منطقی نیست همچنان که قبلاً گفتیم ابتدا صفت آمده است (دستور ۲) و بعد اسم، حال آنکه صفت وابسته اسم است. (دستور ۳). این بی‌نظمی یکی از عیب‌های بزرگ این دستور است. از طرفی متمم می‌باید تقسیم می‌شد به متمم فعل و متمم قیدی که متمم قیدی می‌بایست در بحث قید بیاید. و این نکته بسیار مهم و ضروری و در عین حال ساده است.

صفحات ۱۴۲ و ۱۴۳ درباره صفت است. در صفحه ۱۴۲ آمده که موصوف ممکن است نهاد، مفعول، متمم یا چیزی دیگر باشد. اولاً «ممکن است...» درست نیست زیرا موصوف نقش نیست و الزاماً یکی از نقش‌های اسم را در جمله دارد.

ثانیاً «یا چیزی دیگر» یعنی چه! مثلاً درخت یا کفش؟! می‌بایست گفته شود موصوف در جمله یکی از نقش‌های اسم را می‌گیرد.

صفحه ۱۶۷ فارسی دوم درباره قید است. نوشته‌اند: قید کلمه‌ای است که درباره فعل جمله توضیح می‌دهد. اگر چنین است پس بحث قید می‌باید بعد از فعل بیاید نه بعد از صفت. می‌بینیم که این دستور نه تنها دستور علمی نیست بلکه حتی نظم دستورهای سنتی را هم ندارد. در دستورهای سنتی بعد از اسم می‌آید چون وابسته آن است و قید بعد از فعل.

در صفحه ۴ فارسی سوم مروری بر درس‌های سال دوم آمده است و چنین می‌خوانیم: «حرف کلمه‌ای است که خود به تنهایی معنی ندارد اما برای ایجاد رابطه بین اجزای سخن یا برای تعیین نقش کلمه در جمله به کار می‌رود، نوع اول را حرف ربط و نوع دوم را حرف اضافه می‌نامند، مثال حرف ربط: زیرا، اگر که، [کذا] چنان که، اگرچه». در کتاب دوم راهنمایی هیچ بحثی از حرف ربط نمی‌بینیم.

عجیب است که چیزی که اصلاً در کتاب دوم نیامده در کتاب سوم در مروری بر کتاب دوم آمده است! واقعاً غیر عادی نیست؟ اشکال دیگر اینکه چرا تعریف حرف اضافه و حرف ربط به طور مجزا نیامده است و مطلب پیچیده شده است! و اما تعریف حرف اضافه «برای تعیین نقش کلمه در جمله می‌آید» نیز نادرست است. زیرا حرف اضافه نقش‌نمای کلمه نیست و تنها نقش‌نمای متمم است همچنان که «را»ی بالقوه یا بالفعل نقش‌نمای مفعول است. آیا حرف اضافه نقش نهادی، مسندی... را تعیین می‌کند!

در همین صفحه ۲۷ تعریف اسم چنین آمده: «کلمه‌ای است برای نامیدن انسان یا حیوان و یا چیزی». حال آنکه اولاً این تعریف شامل اسم‌های معنی نمی‌شود زیرا اسم‌هایی مانند هوش، خوبی، شعور برای انسان هستند و نه حیوان و نه چیز. اسم‌هایی که بر نیستی دلالت دارند و یا وجود ندارند نیز از این قبیل هستند. مانند عدم، پری و گول. ناگفته نماند که واحدهای زبان همه به هم مربوط هستند حال آنکه تعریف آن در این کتاب چنان است که گویی واحدهای زبان با هم ارتباط ندارند.

در صفحه ۴۹ زیر عنوان اسم (۲)، عنوان کلمات مشتق آمده است حال آنکه می‌باید اسم‌های مشتق باشد نه کلمات مشتق زیرا کلمات که همه اسم نیستند.

در صفحه ۵۰ چنین آمده: «تمام کلمات مشتق دارای «وند» هستند. استثناء این وندها مشتق‌ساز نیستند: ۱. ها، ان (نشانه‌های جمع) ۲. ی (نشانه نکره).

لازم به توضیحی می‌آید که اینها وند صرفی هستند و نه اشتقاقی و اینکه وندهای صرفی واژه‌ساز نیستند ثانیاً قبلاً درباره «ی» نکره بحثی نشده است و در درس بعد یعنی صفحه ۷۶ اشاره به «ی» نکره می‌شود.

در صفحه ۷۷ می‌خوانیم که اسم نکره همراه «ی» یا «یک» یا هر دو می‌آید: کلمه «همراه» جای نشانه‌های نکره را مشخص نمی‌کند و می‌باید چنین می‌آمد: به آخر اسم نکره «ی» افزوده می‌شود مثل «کتابی خرید». یا یک به اول آن می‌افزایند مانند «یک کتاب» یا «ی» در آخر و یک در اول مانند «یک کتابی». تعریف اسم خاص به اسمی که بر فرد یا چیز خاصی دلالت دارد برای دانش‌آموز مشکل‌ساز است زیرا چند نفر را به نام آرش یا فاطمه یا علی‌آباد می‌شناسند. بهتر بود تعریف ساختی داده می‌شد: اسم خاص

اسمی است که آن را نشود نکره کرد.

صفحه ۱۲۳ درباره ضمیر پیوسته است. ضمیرهای پیوسته مفرد، برخلاف دستورهای سنتی «م»، «ت»، «ش» نیست بلکه به صورت م، ت، ش است و جمع آنها گرچه در خط به صورت مان، تان، شان است ولی درست آنها مان، تان، شان است. به هر حال دستور کتاب سوم راهنمایی جز درس آخر کلاً درباره اسم و ضمیر است حال آنکه اسم و ضمیر می‌بایست در کتاب اول می‌آمد.

و اما درباره جمله‌های ساده و مرکب؛ اولین درس کتاب اول راهنمایی درباره جمله است و آخرین درس کتاب سال سوم نیز درباره جمله ساده و مرکب و طی این سه سال بحثی دیگر درباره جمله نیست و این اشکال بزرگی است زیرا دانش‌آموز مطلب درس اول را فراموش می‌کند.

در صفحه ۱۴۹ می‌خوانیم: جمله‌های ساده به وسیله یک حرف ربط با هم پیوند می‌یابند و جمله مرکب می‌سازند. جمله مرکب برای جلوگیری از تکرار بعضی از اجزای جمله‌های ساده به کار می‌رود. طبق این تعریف «علی کتاب را آورد و به من داد» یک جمله مرکب است. حال آنکه دو جمله ساده معطوف به هم است زیرا جمله مرکب جمله‌ای است که لااقل یک وابسته داشته باشد. از طرفی حرف ربط جمله‌های مرکب را نیز به هم ربط می‌دهد و هم ساده را به مرکب و برعکس: «اگر علی آمد که کتاب را ببرد به او بده» به مرکب و برعکس «اگر علی آمد که کتاب را ببرد به او بده» به علاوه اگر تعریف جمله مرکب بر اساس ساخت می‌بود این مشکل پیش نمی‌آمد چون جمله مرکب را می‌شود بر اساس حرف‌های ربط و وابستگی شناخت. جمله مرکب آن است که در آن حرف ربط وابستگی باشد مثل که، تا، چون: «رفتم که او را ببینم». به هر حال دستور دوره راهنمایی گرچه از جهاتی از دستورهای سنتی فاصله گرفته و برتر از آنهاست اما دید همچنان سنتی است از جهاتی حتی در حد دستورهای سنتی هم منظم نیست، به عبارت دیگر علاوه بر غیر علمی بودن کاملاً بی‌نظم است. اینها اشکالات اساسی این دستور است و گر نه اشکالات خیلی بیش از اینهاست.

پی‌نوشت:

* عضو هیات علمی دانشگاه فردوسی مشهد